از زمان وقوع آتش‌سوزی، ارواح جانباختگان برج گرنفل* فرهنگ سیاسی کشوری به‌شدت چندپاره و چنددسته را به تسخیر خود درآورده است و همچنان احتمال بروز حادثه‌ای مشابه بر فضای سیاسی سنگینی می‌کند، هرچند دلتمردان و طبقه سیاسی طرفدار آنها توجه بسیار اندکی به این موضوع معطوف می‌دارند. تولید آثار هنری نمی‌تواند بر این حماقت بی‌رحمانه سرپوش بگذارد یا آن را جبران کند. امیدوارم این مداخله نه‌تنها شاهدی بر غم و اندوهی باشد که بیان آن فراتر از گنجایش کلمات است، بلکه باعث برانگیخته شدن احساس همدلی، همدردی و در واقع شرم از عوامل بروز این مصیبت شود.

این حادثه اتفاقی نبود. زبانه‌های آن آتشی که آن جان‌های عزیز را به تاراج برد، پیش‌بینی شده بود. از قبل هشدارهایی داده شده بود، شواهد و دلایل کافی مبنی بر هشدارآمیز بودن وضعیت ساختمان ارائه شده بود. مشکلات و خطرات ساختمان بر کسی پوشیده نبود، اما اقدامی در جهت رفع این مشکلات و خطرات برداشته نشد. فساد مالی مانع از تأیید وجود این خطرات برای ساختمان شده بود. ذهنیت «استعماری» دولت محلی و نمایندگان، واسطه‌ها و کارگزاران متعدد آن باعث تشدید امراض قدرت‌طلبی، طمع، فساد و بی‌اعتنایی شده بود.

اکنون، مدت‌ها پس از اطفای آتش‌سوزی، جزئیات اساسی و توالی به‌وقوع پیوستن وقایع آن شب به‌طور گسترده در دسترس عموم قرار گرفته است. کارزار بی‌سابقه و قابل‌پیش‌بینی بازماندگان، داغدیدگان، حامیان و نزدیکان آنها، یاد و خاطر آن حادثه دلخراش و تراژدی را زنده نگه داشته است. سال‌ها، برگزاری راهپیمایی‌های سکوت ماهانه، ارائه سخنرانی‌های پرشور و دستکاری هنرمندانه نمادهای اثرگذار (به‌ویژه رنگ سبز) سرپوش گذاشتن بر فاجعه گرنفل و فراموش کردن آن را دشوار می‌کند. برای مدتی، به‌لطف تلاش خستگی‌ناپذیر گزارشگر راگس مارتل، انتقادهای به‌جا و درست بازماندگان در برنامه‌های خبری تلوزیون محلی لندن مکرراً مطرح شده است. گروه کوچکی از شاعران، مخالفان و روشنفکران مردمی همچنان آتش این خشم را در حاشیه رسانه‌های معتبر روشن نگاه داشته‌اند.

علیرغم به‌جریان‌افتادن تحقیقات رسمی به‌ظاهر ادامه‌دار در خصوص چگونگی و چرایی به‌وقوع پیوستن این آتش‌سوزی، حقایق آنگونه که باید مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. اعتراض بازماندگان و نزدیکان جانباختگان توسط مقصران احتمالی بروز این حادثه در زیر پوششی از اطلاعات نادرست و گمراه‌کننده مدفون شده است. بمباران تبلیغاتی آلوده به فریب و دورویی از هر سمت و سویی انجام شده است تا به شک و تردیدها پیرامون این خطای محرز دامن بزنند. این تکنیک‌های معروف تجاری به قطعیت اظهارنظرها خدشه وارد می‌کردند و ارائه توضیحات شفاف و روشن را غیرممکن می‌ساختند، زیرا بررسی آنها را به بعد موکول می‌کردند. زمان خود اسلحه‌ای بُران به‌دست قدرتمندان است که از آن برای فرسودگی و ناامیدی در میان مخالفان خود بهره می‌برند.

درنتیجه، علیرغم وجود حقایقی انکارناپذیر، حدومرز مسئولیت مسببان این جنایت به‌روشنی تعیین نشده است. وقتی هرازگاهی مقصران این حادثه ناگهان در معرض دید قرار می‌گیرند، دوربین‌های شرکتی آنها را احاطه می‌کنند تا آنها را از بیان حقایق شوک‌کننده بازدارد. وقاحت مستتر در جریان رسیدگی به پرونده آتش‌سوزی برج گرنفل به‌منظور عادی و طبیعی جلوه دادن بروز این فاجعه است. ما به این بی‌تفاوتی خو گرفته‌ایم و می‌اندیشیم هیچ جایگزینی برای این شیوه کنونی سازمان‌دهی زندگی انسانی و محاسبه ارزش‌های ناچیز و گذرای آن وجود ندارد.

بنابراین، وحشت واقعی این قتل‌ها در تصویری عمیقاً نگران‌کننده‌ای است که از پشت‌پرده فساد مؤسسات در بریتانیای کنونی به‌دست می‌دهند. فساد، ظلم، مشارکت در جرم، تحقیر و بی‌اعتنایی هم علت و هم معلول بروز این فاجعه هستند. همه این عوامل به تسخیر ماشین سرمایه‌داری درنده‌خو و بی‌درو‌پیکر درآمده‌اند و سپس از طریق منافذ و روزنه‌های بیگانه‌هراسی و نژادپرستی به بیرون نشت می‌کنند. ترکیب این عوامل پژواک‌هایی ناخوشایند و گوش‌خراش از بی‌اعتنایی و نفرت ایجاد کرده‌اند که نمونه‌ای از آن را می‌توان به واکنش (عدم واکنش) رسمی به آتش‌سوزی ویرانگر 439 جاده نیوکراس در سال 1981 یافت.

انفجار آتش‌فشان خشم‌های فروخفته در پی بروز این حادثه سریع و ناگهانی صورت گرفت بود، اما فرونشاندن آن با کُندی و آهستگی به‌پیش‌رفت. اوج این خشم را می‌توان نه‌تنها در فرهنگ مصونیت صاحبان کسب‌وکارهای کلان و دلتمردان، بلکه در فرایندی چندلایه جستجو نمود که انسانیت واقعی را فقط در زندگی و نیازهای ثروتمندترین ساکنان منطقه سلطنتی کنزینگتون و چلسی می‌داند. افراد عادی از طبقه کارگری عناصر زائد و نامطلوب تلقی می‌شود، به‌همین دلیل به مناطق خاکستری‌رنگ جامعه تبعید شده‌اند، جایی که در آن از برقراری عدالت خبری نیست و ارزش جان آنها تقریباً برابر با هیچ درنظرگرفته می‌شود. این بیگانگان دارای حق شهروندی به این جامعه تعلق ندارند. زندگی افراد طبقات فرودست و محروم بی‌اهمیت است. از آن بالا، حتی ممکن است تفاله‌ای در هیبت انسان به‌نظر برسند. جای تعجب نیست که وقتی قربانیان به مقابله برمی‌خیزند و حقوق پای‌مال‌شده خود را مطالبه می‌کنند، نه‌تنها مقامات هیچ‌گونه شأن و مقامی برای آنها قائل نمی‌شوند، بلکه آن را تهدیدآمیز و خصمانه نیز می‌پندارند. با این ادعا که اشتراکات بشری مفهومی مبهم و خارج از تصور است.

یک پرسش اساسی: «کشتن چه‌کسی بی‌عقوبت باقی می‌ماند؟» این پرسشی است که در مورد فاجعه برج گرنفل بی‌پاسخ مانده است، همچنان‌که در تلاشی طولانی‌مدت و چندلایه برای احقاق حقوق 97 نفری که در تراس‌های ورزشگاه هیلزبورو جان خود را از دست داده‌اند، بی‌پاسخ مانده است. یافتن پاسخ برای این پرسش ما را به سمت انجام تحقیقات بیشتر که منجر به آشکار شدن واقعیت قضیه می‌شود، وامی‌دارد. جان چه‌کسی مهم است؟ برای فوت چه‌کسی باید عزادار شد؟ چگونه این کشتارهای بی‌دلیل را می‌توان شناسایی و در خاطرها زنده نگه داشت؟ باید دریابیم که آیا هنر می‌تواند نقشی در فرایند دشوار بهبود و بازیابی روحیه قربانیان و بازماندگان فجایع ایفا کند یا خیر. فرایند سوگواری نمی‌تواند تکامل یا ادامه پیدا کند، زیر همزمان فرد مجبور است در چندین جبهه مبارزه کند و این موضوع عملاً مسیرهای بهبودی را مسدود می‌کند. قرار گرفتن در مسیر بهبودی احتمالاً با احساس خشم، سرخوردگی و فشار ناشی از مبارزه مستمر با موانع اداری و قضایی صرفاً برای شنیده شدن و درک شدن دشوارتر نیز می‌شود.

مداخله حزبی استیو مک‌کوئین و فعالیت‌های او در این زمینه با شنیدن تکه‌ای از آوازه پرنده‌ای در تاریکی شب آغاز شد. در ابتدا از بازدیدکنندگان خواسته می‌شود چشم‌انداز وسیع شهر لندن و نمای کلی آن را درنظربگیرند و به اشکال متنوع معماری شهر لندن که از ارتفاع زیاد قابل‌مشاهده است، بیندیشند. شهر ما با همه مناطق و محلات گوناگونش، سیستمی زنده است که در امتداد افقی پرغبار و آلوده کشیده شده است. لنز دوربین از درختان بی‌برگ زمستان در زیر نور بی‌رمق خورشید به‌سرعت عبور می‌کند، استادیوم ومبلی را پشت سر می‌گذارد و به‌طرف حومه غربی لندن محدود به جاده وست‌وی به پیش می‌رود، با احداث این جاده شورش‌های نژادی سال 1958 فرونشست و وضع محله ناتینگ دیل سروسامان پیدا کرد و شهر چهره جدیدی به خود گرفت. ثروتمندان و فقرا در کنار یکدیگر با صلح و صفا زندگی می‌کردند، تا اینکه فقرا به مکان دیگری رانده شدند.

ناگهان زشتی برجی به خاکسترنشسته و سوخته در مرکز شهر دهن‌کجی می‌کند. در سکوتی به‌نشانه ادای احترام به قربانیان این فاجعه و همبستگی با بازماندگان آن و در همراهی با راهپیمایی‌های ماهانه سکوت برای عدالت‌خواهی، عزاداری برای قربانیان و در تأیید انسانیت آنها، دوربین بی‌صدا در اطراف سازه آسیب‌دیده و رنجور ساختمان به گردش درمی‌آید. حرکت دورانی چرخش به‌دور آن نقطه ثابت، همچنان که بازدیدکنندگان را به درون گرداب می‌کشد، باعث ایجاد حالت تهوع در آنها می‌شود. همچنان‌که دوربین به حرکت مدور خود ادامه می‌دهد، اشکال هندسی نامنظم و درهم‌وبرهم سازه پدیدار می‌شود. حرکت چرخشی به‌تدریج سبب بوجود آمدن حالت هیپنوتیزم می‌شود، و همچنان که این بنای یادبود از پوسته ضایعه روحی و دلخراش خود جدا می‌شود، کم‌کم درون ساختار داربستی آن بر ما نمایان می‌شود. کیسه‌های پلاستیکی صورتی‌رنگ پر از مخروبه روی هم انباشته شده‌اند. کارمندان اداره پزشکی قانونی مجهز به تجهیزات حفاظتی شخصی در کنار پنجره‌های فلزی روباز، که پرتوهای خورشید پایان روز بر آن می‌تابد، در یک قاب قرار گرفته‌اند. وقتی بازدیدکننده آگاهی خود را کاملاً نسبت به جهت‌های مکانی از دست می‌دهد، حرکت دوربین متوقف می‌شود و منظره صوتی شهر بازمی‌گردد تا ماهیت عادی این پدیده آشفته و درعین‌حال استثنایی، مشخص شود.

از همان آغاز، کارکنان شرکت حمل‌ونقل لندن و حومه در ایستگاه جاده لاتیمر مصرانه مردم را از آنچه «گردشگری بلایا» خوانده می‌شود، بازمی‌داشتند. هنگام ادای احترام به قربانیان در روزهای نخست پس از آتش‌سوزی، به‌نظر می‌رسید که انگار حتی عمل سربرآوردن و نگاه کردن به برج صراحتاً ممنوع شده بود. بی‌تردید برخی هنوز هم نگاه کردن به بنای سوخته ساختمان را درست نمی‌دانند و حق انجام این کار را به خود نمی‌دهند. برخی، که در سایه لاشه فولادی و بتنی آن ساکن بوده‌اند و ته‌نشین گازهای سمی شعله‌های آتش آن را در هوا استنشاق کرده بودند، ممکن است حتی از فیصله پیدا کردن موضوع، از دید پنهان شدن ساختمان و از فراموشی موقت پیش از فروریختن کامل ساختمان خوشحال باشند. این واکنش‌ها قابل‌درک است، اما چرا آنها از بررسی نحوه و دلایل بروز این فاجعه امتناع می‌کنند؟ پوسته ساختمان همزمان درسی تاریخی، خانه‌ای ویران، قبر و بنای یادبود است. چگونه می‌توان این گالری آزاردهنده را با تمامی جوانب گوناگون آن مورد بررسی و ارزیابی قرار نداد؟

برای من، اثر استیو مک‌کوئین گویای این مسئله است که در بنای آسیب‌دیده و زخم‌خورده این ساختمان مفاهیم و معناهای زیادی گنجانده شده است و تجربه رویاروی ما با آن درعین شوک‌آور و دردناک بودن، می‌تواند آموزنده و عبرت‌آموز نیز باشد. پذیرش فروتنانه درس‌هایی که این حادثه با خود دارد، می‌تواند با حفظ عواطف و احساسات ما نسبت به جوانب دردآور و فاجعه‌آور یا درک پیچیدگی سیاسی این لحظه همراه باشد، در این لحظه متوقف کردن تلاش‌ها برای دانستن تمامی ابعاد قضیه اقدام درستی نیست. تازمانی‌که تمامی ابعاد این ساختمان برای ما روشن نشود، نمی‌توانیم ادعا کنیم که به‌درستی حادثه برج گرنفل را درک کرده‌ایم.

بیایید امیدوار باشیم که این تمرین برهم‌زننده آرامش فکری در درک و بزرگداشت این حادثه در عین‌حال می‌تواند سبب بهبودی و بازیابی نیز شود. تنها از بازدیدکنندگان می‌خواهد که شرایط حاکم بر پیوند خود با فاجعه برج گرنفل را دوباره مورد بازبینی قرار دهند و با احساسات ناخوشایند خود از بکارگیری ابزار هنر برای پاسخگویی به دردها و رنج‌های بشری در طول تاریخ و عدم پذیرش واقعیت کنار بیایند، زیرا هنر از این قابلیت برخوردار است که شیوه‌های متفاوت نگاه کردن به زندگی را بازگو و بازتاب دهد. کمک‌های متقابل و نگرانی‌های همدلانه و دلسوزانه که به‌صورت خودجوش در حمایت از قربانیان این حادثه-که از دولتی ناکارآمد، بی‌احساس و بی‌اعتنا سرخورده شده بودند- برانگیخته شد- دقیقاً به این احتمال اشاره دارد. این مسیر آزمایشی به

مقصدی منتهی می‌شود که در آن شهروندان بریتانیا طعم عدالت را بیشتر از اکنون می‌چشند. و شاید پیام‌آور برقراری دموکراسی بهتری نیز باشد که در آن چنین رویدادهای سهمگینی هرگز به‌وقوع نمی‌پیوندد.

STEVE McQUEEN

GRENFELL